

نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختران به دانشگاه‌ها

محمد امین قانعی راد^{*}، فرهاد خسروخاور^{**}

چکیده: در اغلب ادبیات موجود حضور زنان در دانشگاه‌ها با مقوله تربیت نیروی انسانی و مسأله اشتغال مرتبط می‌شود و در تبیین این موضوع از نظریات اقتصاددانان درباب سرمایه انسانی یاری گرفته می‌شود. اما این مقاله بر ابعادی دیگر از این پدیده دست می‌گذارد و به ارزیابی انگیزه‌های اجتماعی و فرهنگی ورود دختران به دانشگاه می‌پردازد. پرسش اصلی این است که ورود زنان به دانشگاه را در شرایط بیکاری گسترده دانش‌آموختگان دانشگاهی با توجه به چه عوامل غیراقتصادی می‌توان توضیح داد و در این میان تقاضای اجتماعی، چه تأثیری را در جذب زنان به دانشگاه‌ها دارد. آیا این تقاضای اجتماعی به معنای خروج از عرصه خصوصی (خانواده) برای ورود به عرصه عمومی می‌باشد و یا زنان در دریافت‌های خود این دو مقوله را با یکدیگر پیوند می‌دهند؟ این مقاله با استناد به برخی زمینه‌های مفهومی و پاره‌ای مطالعات تجربی مجموعی‌ای از فرضیات تحلیلی را برای آزمون در پژوهشی روشمندتر ارائه می‌دهد. بر اساس این پنداشته‌ها تمایل دختران به ادامه تحصیل علاوه بر انتظارات فردی دارای معانی فرهنگی و اجتماعی بوده و از تعلق آنان به خانواده پیشین و تمایل شان برای مشارکت نمادین در ساختن خانواده آینده تأثیر می‌پذیرد.

واژه‌های کلیدی: زنان و آموزش عالی، انگیزه‌های اجتماعی و فرهنگی، مصرف فرهنگی، خانواده و ازدواج.

مقدمه و طرح مسأله

برای تبیین و توضیح پدیده‌های مرتبط با دانشگاه به طور عام و پدیده فزونی ورود دختران به دانشگاه به‌طور خاص از دو دسته عوامل می‌توان استفاده کرد: عوامل مرتبط به نظام اجتماعی و عوامل مرتبط به زیست جهان. این تفکیک یادآور تمایز هابرماس بین عوامل اقتصادی و سیاسی به عنوان نظام اجتماعی از

ghaneirad@yahoo.com

cavard@ehess.fr

^{*} عضو هیئت علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور

^{**} عضو هیئت علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور

یک سو و عوامل مرتبط با حوزه عمومی و حوزه خصوصی (خانواده) از سوی دیگر می‌باشد. جریان غالب در تبیین روندهای آموزش عالی بیشتر با کاربرد عوامل مربوط به نظام اجتماعی پیوستگی دارد و دانشگاه از حیث نقش و تأثیرگذاری اقتصادی و سیاسی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این مقاله، برعکس، بیشتر بر نقش عوامل مرتبط با زیست جهان و به ویژه عوامل مرتبط با حوزه خصوصی (خانواده) تأکید و تلاش می‌شود جنبه‌ای مغفول از این فرایند مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. پژوهشگران اغلب برآورد اندکی از نقش عوامل زیست جهان در ورود دختران به دانشگاه‌ها دارند و این دسته از عوامل را چندان جدی نمی‌گیرند. یکی از پژوهشگران در نوشتاری که با علامت تعجب به پایان می‌رسد می‌گوید "چنین گفتاری وجود دارد که دختران به تشویق پدرانشان و برای ازدواج به دانشگاه روی می‌آورند و رقابت بر سر ورود به دانشگاه رقابت بر سر جایگاهی پدر سالارانه است!" (صالحی ۱۳۸۰: ۴۲).

در مورد ورود دختران به دانشگاه‌ها تمایز بین عوامل و پیامدها از اهمیت زیادی برخوردار است. براساس فرضیه این مقاله عوامل مرتبط با زیست جهان بیشتر در تبیین ورود دختران به دانشگاه‌ها کاربرد دارند در حالی که این فرایند دارای پیامدهای سیاسی و اقتصادی نیز می‌باشد که به‌طور جداگانه قابل بررسی و ارزیابی می‌باشد. این مقاله با پذیرش پیچیده و چند لایه‌ای بودن پدیده فزونی ورود دختران به آموزش عالی، در یک برش تحلیلی بخشی از عوامل فرهنگی این پدیده را مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌کوشد تا با استناد به برخی زمینه‌های مفهومی و پاره‌ای مطالعات تجربی مجموعه‌ای از فرضیات تحلیلی را برای آزمون در پژوهشی روشمندتر ارائه دهد.

در حال حاضر مجموعه‌ی گسترده‌ای از نهادها، مشاغل و فعالیت‌های خصوصی و دولتی در خدمت ورود جوانان به دانشگاه‌ها قرار گرفته‌اند. گردش پول سالیانه در این "صنعت کنکور" را می‌توان ۱۰ برابر بودجه پژوهشی کشور برآورد کرد. این گردش وسیع پول در حالی صورت می‌گیرد که نقش اقتصادی دانشگاه‌ها، از نظر تأمین مشاغل و درآمد مناسب برای دانش‌آموختگان، در حال کاهش است. با وجود تنزل نقش اقتصادی، شور و شوق برای ورود به دانشگاه‌ها، روز به روز افزایش می‌یابد. این شور و شوق بیانگر تاییدی دانشگاه با زندگی روزمره و اهمیت نمادین دانشگاه برای متقاضیان است. با وجود کاهش نقش اقتصادی دانشگاه، انگیزه اجتماعی دختران برای ورود به دانشگاه تقویت شده است. خانواده به عنوان یک نهاد مقدس در جامعه ایرانی، انگیزه‌های ورود دختران به دانشگاه را شکل می‌دهد و همین انگیزه‌های شبه مذهبی است که این همه شور و تلاش آنان را برمی‌انگیزند.

نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختران به دانشگاه ها ۱۱۷

براساس فرضیه کلی این نوشتار دلایل افزایش ورود دختران به دانشگاه را از یک سو باید در کاهش نقش اقتصادی و سیاسی دانشگاه‌ها و از سوی دیگر در افزایش اهمیت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه‌ها در رابطه با زندگی دختران ایرانی جستجو کرد. به عبارت دیگر کاهش تأثیر دانشگاه‌ها در نظام اجتماعی، موجب کاهش انگیزه پسران و از سوی دیگر عوامل مرتبط با زیست جهان موجب افزایش انگیزه‌های فرهنگی و اجتماعی دختران برای ورود به دانشگاه‌ها شده است. این فرضیه کلی بیشتر براساس پاره‌ای ملاحظات نظری و نیز فراتحلیل مطالعات تجربی انجام شده مورد بررسی قرار می‌گیرد و ادعای کلی مقاله نیز ارائه پالوده‌تر مجموعه‌ای از فرضیات تحلیلی برای آزمون‌های روشمندتر می‌باشد.

در بخش‌های بعدی این مقاله، ابتدا برخی از اطلاعات آماری برای شناخت بهتر روند افزایش ورود دختران به دانشگاه‌ها ارائه می‌شود و سپس توانایی گفتمان‌های اقتصادی و سیاسی در تبیین افزایش ورود دختران به دانشگاه‌ها مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. فراتحلیل برخی مطالعات تجربی در مورد رابطه‌ی بین تحصیلات، خانواده و ازدواج نیز امکان اندیشیدن به مقوله فزونی ورود دختران به دانشگاه‌ها برحسب عوامل مرتبط با مصرف فرهنگی و انگیزه‌های هویتی و خانوادگی را به عنوان دیدگاه جایگزین این مقاله در برابر گفتمان‌های اقتصادی و سیاسی فراهم می‌کند. آخرین بخش مقاله به شیوه‌ای تحلیلی دیدگاه خاص این نوشتار را به بحث می‌گذارد و براساس مقدمات فراهم شده در بخش‌های قبلی برخی نتیجه‌گیری‌های را ارائه می‌دهد.

روندهای افزایش مشارکت زنان در آموزش عالی

در این بخش با توجه به گزارش‌های آمار آموزش عالی کشور مجموعه‌ای از اطلاعات در باب سهم زنان در ترکیب جنسیتی دانشجویان، مشارکت زنان در سطوح مختلف تحصیلی و روند تغییر سهم آنان در گروه‌های آموزشی ششگانه ارایه می‌شود. این اطلاعات وضعیتی را که نیاز به توضیح دارد توصیف می‌کند و در سراسر این مقاله بدون ارجاع مجدد به این آمارها وضعیت مزبور مفروض گرفته می‌شود.

۱. سهم زنان در ترکیب جنسیتی دانشجویان: نسبت دانشجویان زن در سال تحصیلی ۱۳۵۰-۵۱ معادل ۲۹/۷ درصد کل دانشجویان بوده است و این وضعیت با اندکی نوسان تا بیش از بیست سال بعد یعنی تا سال تحصیلی ۱۳۷۲-۷۳ نیز تداوم داشته است. افزایش قابل توجه زنان از سال تحصیلی ۱۳۷۳-۷۴ به

۱۱۸ پژوهش زنان، دوره ۴، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۵

بعد رخ می‌دهد و تا سال تحصیلی ۸۴-۱۳۸۳ از ۳۰/۵ به ۵۳/۹ درصد افزایش پیدا می‌کند. بدین ترتیب آنچه که نیاز به تبیین دارد افزایش ۲۳/۴ درصد سهم زنان در آموزش عالی ایران در فاصله ده ساله منجر به سال تحصیلی ۸۴-۱۳۸۳ می‌باشد و دگرگونی‌های پیش از آن تنها نوسان‌های اندکی را شامل می‌شوند (جدول شماره ۱).

جدول ۱- درصد پذیرفته شدگان و دانشجویان زن (۱۳۸۴-۱۳۴۴)

دانشجویان		پذیرفته شدگان		سال تحصیلی
وزارت علوم	کل کشور	وزارت علوم	کل کشور	
	۲۳/۷			۱۳۴۴-۴۵
	۲۴/۷			۱۳۴۸-۴۹
	۲۹/۷			۱۳۵۰-۵۱
	۲۹/۸			۱۳۵۵-۵۶
	۳۰/۹		۳۱/۵	۱۳۵۶-۵۷
	۲۹		۲۸/۹	۱۳۷۰-۷۱
۲۶/۳	۲۸/۲	۲۷	۲۹/۷	۱۳۷۱-۷۲
۲۶/۹	۲۸/۵	۲۹	۲۹/۵	۱۳۷۲-۷۳
۲۹	۳۰/۵	۳۴	۳۴/۰	۱۳۷۳-۷۴
۳۱/۶	۳۲/۶	۳۷/۱	۳۷/۳	۱۳۷۴-۷۵
۳۵/۷	۳۶/۱	۴۳/۴	۴۲/۶	۱۳۷۵-۷۶
۳۹/۳	۳۸/۲	۴۵/۷	۴۳/۱	۱۳۷۶-۷۷
۴۳/۳	۴۱/۹	۴۸/۹	۴۵/۶	۱۳۷۷-۷۸
۴۶/۴	۴۴/۱	۵۲/۳	۴۸/۳	۱۳۷۸-۷۹
۵۰/۶	۴۷/۲	۵۵/۶	۵۰/۵	۱۳۷۹-۸۰
۵۲/۴	۴۹/۷	۵۸/۳	۵۱/۹	۱۳۸۰-۸۱
۵۵/۷	۵۰/۹	۵۹/۶	۵۲/۸	۱۳۸۱-۸۲
۵۸/۷	۵۳/۴	۵۹/۷	۵۳/۹	۱۳۸۲-۸۳
۵۹/۵	۵۳/۹	۵۹/۴	۵۳/۷	۱۳۸۳-۸۴

منبع: استخراج از آمار آموزش عالی ایران (سال‌های مختلف)

نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختران به دانشگاه ها ۱۱۹

۲. ترکیب جنسیتی دانشجویان در سطوح مختلف تحصیلی: در سال تحصیلی ۸۵-۱۳۸۴ زنان در مقاطع کاردانی، کارشناسی، کارشناسی ارشد، دکترای حرفه‌ای و دکترای تخصصی به ترتیب ۴۰/۸، ۶۲/۳، ۳۶/۶، ۵۶/۸ و ۲۷/۱ درصد از کل دانشجویان را تشکیل داده اند. بیشترین نسبت دانشجویان زن در مقطع کارشناسی و پس از آن در مقطع دکترای حرفه‌ای (گروه پزشکی) قرار دارند. دانشجویان زن به نسبت کمتری از مردان در دوره‌های کاردانی حضور دارند. با در نظر گرفتن سه مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترای تخصصی می‌توان گفت که با افزایش سطح تحصیلی نسبت حضور زنان دچار ریزش شده و کاهش می‌یابد. در سطح کارشناسی به ازای هر دو دانشجوی زن یک دانشجوی مرد وجود دارد ولی در مقطع کارشناسی ارشد این نسبت معکوس می‌شود و به ازای هر دو دانشجوی مرد یک دانشجوی زن حضور دارد و در مقطع دکترای تخصصی مردان سه برابر زنان می‌باشند و به ازای هر دانشجوی زن سه دانشجوی مرد وجود دارد (جدول شماره ۲).

جدول ۲: حضور زنان در مقاطع مختلف تحصیلی در گروه‌های آموزشی ششگانه (سال تحصیلی ۸۵-۱۳۸۴)

رشته تحصیلی	کاردانی	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکترای حرفه‌ای	دکترای تخصصی
علوم انسانی	۵۲/۲	۶۷/۱	۳۹/۴		۲۱/۷
علوم پایه	۷۰/۷	۶۸/۱	۵۰/۹		۳۱
کشاورزی	۳۳/۹	۵۹/۸	۵۶/۴		۱۶/۵
علوم مهندسی	۲۴/۳	۲۹/۴	۱۷/۵		۱۲/۲
علوم پزشکی	۷۸/۸	۷۷/۵	۵۲/۷	۵۶/۸	۳۶/۶
هنر	۷۷/۲	۶۵/۶	۴۹/۳		۲۵/۹
کل رشته‌ها	۴۰/۸	۶۲/۳	۳۶/۶	۵۶/۸	۲۷/۱

منبع: استخراج از آمار آموزش عالی ایران (سال‌های مختلف)

۳. روند تغییر ترکیب جنسیتی دانشجویان در گروه‌های آموزشی: در سال ۷۲-۱۳۷۱ بالاترین نسبت دانشجویان زن در گروه علوم پزشکی وجود داشت و پس از آن گروه‌های علوم پایه، هنر، علوم انسانی، فنی و مهندسی و کشاورزی قرار داشتند ولی در سال ۸۴-۱۳۸۳ بالاترین نسبت زنان در گروه هنر و پس از آن در گروه علوم پزشکی، علوم پایه، علوم انسانی، کشاورزی و فنی و مهندسی قرار دارد. بدین ترتیب در این دوره رتبه گروه‌های علمی برحسب ترکیب جنسیتی آنها تغییر می‌یابد. این تحول را می‌توان ناشی از تغییر برخی مقررات برای نمونه اجازه ورود زنان به رشته‌های کشاورزی و نیز تغییر فضای توجه زنان نسبت به رشته‌های علمی محسوب کرد. در طی این دوره بیشترین تغییر در فضای توجه زنان را می‌توان در رشته‌های هنر و علوم انسانی (با افزایش ۳۷ و ۳۳ درصد) و پس از آن علوم پایه و پزشکی (با افزایش ۳۱ و ۲۳ درصد) مشاهده کرد. کمترین میزان دانشجویان زن در سال ۸۴-۱۳۸۳ و نیز کمترین میزان افزایش توجه در طی دوره ۱۲ ساله (به ترتیب ۲۲ و ۱۷ درصد) به رشته‌های فنی و مهندسی اختصاص دارد.

جدول ۳- نسبت زنان در گروه‌های آموزشی (۱۳۸۴-۱۳۷۱)

گروه آموزشی سال تحصیلی	علوم انسانی	علوم پایه	کشاورزی و دامپزشکی	فنی و مهندسی	پزشکی	هنر	کل
۱۳۷۱-۷۲	۳۰	۳۵	۳	۵	۴۴	۳۳	۲۸
۱۳۷۲-۷۳	۳۰	۳۶	۲	۶	۴۵	۳۶	۲۸
۱۳۷۳-۷۴	۳۲	۳۷	۹	۸	۴۷	۳۸	۳۰
۱۳۷۴-۷۵	۳۵	۳۹	۱۶	۱۰	۴۹	۴۶	۳۲
۱۳۷۵-۷۶	۳۹	۴۳	۲۳	۱۲	۵۲	۵۲	۳۶
۱۳۷۶-۷۷	۴۲	۴۶	۳۰	۱۲	۵۳	۵۴	۳۸
۱۳۷۷-۷۸	۴۶	۴۹	۳۵	۱۴	۵۶	۵۸	۴۱
۱۳۷۸-۷۹	۴۹	۵۴	۳۹	۱۶	۵۸	۵۹	۴۴

نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختران به دانشگاه ها ۱۲۱

۴۷	۶۰	۶۱	۱۷	۴۳	۵۶	۵۳	۱۳۷۹-۸۰
۴۹	۶۳	۶۳	۱۸	۴۶	۵۹	۵۶	۱۳۸۰-۸۱
۵۰	۶۸	۶۴	۲۰	۴۹	۶۲	۵۹	۱۳۸۱-۸۲
۵۳	۷۰	۶۷	۲۱	۵۱	۶۴	۶۲	۱۳۸۲-۸۳
۵۴	۷۰	۶۷	۲۲	۵۲	۶۶	۶۳	۱۳۸۳-۸۴

منبع: استخراج از آمار آموزش عالی ایران (سال های مختلف)

نقد گفتمان های اقتصادی و سیاسی

هدف این بخش ارزیابی انتقادی کاربرد گفتمان های نظری اقتصادی و سیاسی برای تبیین پدیده افزایش

ورود زنان به دانشگاه ها است که زمینه ارائه دیدگاهی جایگزین را فراهم می‌سازد.

نظریه پردازان سرمایه انسانی، بر اهمیت این مقوله به عنوان بنیان توسعه اقتصادی تأکید دارند (شولتز ۱۹۹۴، ۱۹۶۱؛ کینگ ۱۳۷۶). در نظریه سرمایه انسانی، هزینه های آموزش یک نوع سرمایه گذاری محسوب می شود و تقاضای آموزش عالی، بیش از هر چیز، تحت تأثیر بازده اقتصادی آن است (قارون، ۱۳۸۱). نظریه پردازان توسعه در چهار دهه گذشته بر ضرورت "سرمایه گذاری در منابع انسانی" تأکید داشته و رشد سریع سرمایه مادی را به افزایش دانش و مهارت های فنی وابسته می‌دانند (میر ۱۳۷۸، تودارو ۱۳۷۷). با گسترش جوامع دانش محور نیز دانش آموختگان دانشگاهی یک بار دیگر به عنوان عاملین اصلی نوآوری و تولید ثروت در کانون توجه قرار گرفته‌اند (دراکر ۱۳۷۵، تافلر ۱۳۷۷). نویسندگان ایرانی نیز توسعه اقتصادی کشور را در گرو افزایش سرمایه گذاری در آموزش عالی به منظور توسعه سرمایه انسانی قلمداد می‌کنند (آراسته ۱۳۷۹، محمدخان ۱۳۷۹، خورشیدی ۱۳۸۲).

بررسی وضعیت موجود نشان می‌دهد که در ایران بین افزایش سرمایه انسانی و کاربرد این سرمایه در توسعه اقتصادی فاصله وجود دارد (قانونی راد ۱۳۸۳ ب). با وجود رشد فزاینده دانش آموختگان آموزش عالی سهم نیروی انسانی دارای تحصیلات دانشگاهی در جمعیت شاغل کشور بسیار پایین و در حد ۱۰ درصد است (طایی ۱۳۸۲: جدول ۱۵-۲). صورت های مختلف تبدیل سرمایه انسانی به سرمایه اقتصادی در کشورهای پیشرفته سازوکارهای اصلی توسعه اقتصادی را تشکیل می‌دهند (زوچر ۱۹۹۸؛ کورولر ۲۰۰۰؛ بوزمن ۲۰۰۰). اما

شرایط اجتماعی - اقتصادی ایران امکان تبدیل سرمایه انسانی به سرمایه مالی و اقتصادی را فراهم نمی‌کند و با توجه به عدم حساسیت بخش‌های اقتصادی و صنعتی به دانش و فناوری درونی، بخشی از این سرمایه‌های انسانی خلاق و نوآور دچار بیکاری و بخشی دیگر مجبور به مهاجرت می‌شوند (قانع‌راد ۱۳۸۳ الف). با افزایش تقاضای اجتماعی برای ورود به دانشگاه، عرضه سرمایه انسانی نیز در حال افزایش است، اما در فقدان ظرفیت‌های اقتصادی، بیکاری دانش‌آموختگان نیز سیر فزاینده‌ای یافته است. با تفکیک بین بازدهی اقتصادی و بازدهی اجتماعی (خورشیدی ۱۳۸۲؛ قارون ۱۳۸۳) می‌توان گفت که بازدهی اجتماعی آموزش عالی در ایران بالاتر از بازدهی اقتصادی آن است و به طور کلی بین فضای آموزش و فضای کسب و کار جدایی درونی وجود دارد. بدین ترتیب صرف‌نظر از جنسیت در ایران رابطه روشنی بین سرمایه گذاری در آموزش عالی و شاخص‌های توسعه اقتصادی، تکوین سرمایه انسانی و رشد علم و فناوری وجود ندارد.

در شرایطی که بخش زیادی از دانش‌آموختگان مرد دچار بیکاری می‌باشند، گفتمان‌های اقتصادی، جریان فکری غالب در تبیین ورود دختران به آموزش عالی را تشکیل می‌دهند (کاظمی پور ۱۳۷۲؛ کار ۱۳۷۶؛ عمادزاده ۱۳۷۶ و ۱۳۸۲). در این دیدگاه، زنان به عنوان "منبع عظیم نیروی انسانی" و دانشگاه به مثابه "محل اصلی تربیت و به کارگیری زنان دانا و ماهر" تلقی می‌شوند (ایرجی زاد و همکاران ۱۳۷۶: ۳۴۹) و بنابر این افزایش مشارکت زنان در دانشگاه‌ها مولفه‌ای از فرایندهای توسعه، نوسازی و جهانی شدن می‌باشد (کارنامه حقیقی و اکبری ۱۳۸۴: ۹۲-۹۰). بالا بودن سهم زنان شاغل تحصیلکرده از کل شاغلان زن، در مقایسه با مردان، به عنوان یکی از دلایل تاثیرگذاری بالای آموزش زنان بر گسترش فرصت‌های شغلی و کسب درآمد بیشتر آنان ارایه می‌شود (علمی ۱۳۸۳) در حالی که زنان بیکار نیز در مقایسه با مردان بیکار از سطح تحصیلی بالاتری برخوردارند و بین میزان بیکاری زنان و نسبت زنان دارای تحصیلات عالی رابطه‌ی معناداری وجود دارد. میزان بیکاری زنان در گروه سنی ۲۰-۲۴ ساله در فاصله سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۸۲ از ۱۴/۴ درصد به ۴۳/۳ درصد افزایش یافته که یکی از دلایل عمده آن افزایش سطح تحصیلات زنان در این گروه سنی است (بلادی موسوی ۱۳۸۴).

گفتمان فمینیسم لیبرال، برابری جنسیتی بیشتر را عامل توسعه بیشتر می‌داند و لذا راهکارهایی چون توانمندسازی زنان، رفع موانع نابرابری جنسیتی و تبعیض برای افزایش میزان دسترسی زنان به آموزش عالی را دنبال می‌کند (موزر ۱۳۷۲؛ لانگه ۱۳۷۲؛ کتابی و همکاران ۱۳۸۲). این فرمول ساده "برابری جنسیتی بیشتر یعنی توسعه اقتصادی بیشتر" تا پیش از یک دهه قبل می‌توانست کمبود دسترسی زنان به آموزش عالی را عامل توسعه اقتصادی پایین قلمداد کند ولی اکنون توان تبیینی خود را از دست داده است. نابرابری جنسیتی

نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختران به دانشگاه ها ۱۳۳

موجود در سطوح تحصیلات تکمیلی را نیز نمی توان عامل توسعه نیافتگی اقتصادی دانست زیرا از اکنون و با توجه به روندهای موجود می توان پیش بینی کرد که تا یک دهه آینده این نابرابری نیز تا حد زیادی کاهش می یابد، در حالی که به احتمال زیاد مشکلات توسعه اقتصادی همچنان تداوم خواهد یافت.

نگاهی به آمارهای مربوط به اشتغال زنان امکان نقد مستندتر گفتمان اقتصادی را فراهم می سازد. در طی نیم قرن اخیر، یعنی از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۸۵ با وجود افزایش زیاد حضور زنان در دانشگاه ها سهم آنان در نیروی کار تنها در حدود ۴ درصد افزایش پیدا کرده است. افزایش باسواد بودن زنان در فاصله سال های ۶۵-۱۳۵۵ همراه با رشد اشتغال آنان نبوده و در طی این ده سال از میزان فعالیت اقتصادی شان کاسته شده است (کاملی پور ۱۳۷۲). در فاصله سال های ۸۰-۱۳۷۵ نیز هرچند نرخ مشارکت زنان شهری دارای ۲۵ درصد رشد بوده است اما در همین دوره نرخ بیکاری آنان ۱۲۷ درصد افزایش یافته و در سال های اخیر نیز به گونه ای شتابان رو به رشد است (نوروزی ۱۳۸۱: ۱۴۰). با توجه به ساختار کنونی بازار کار می توان از احتمال بیکاری گسترده در بین زنان دارای تحصیلات دانشگاهی سخن گفت (جدول شماره ۴). در آینده بخش زیادی از بیکاران دانشگاهی را زنان تشکیل خواهند داد و این فرایند بیش از پیش بر دوگانگی دنیاهای اقتصاد و آموزش عالی خواهد افزود (فرجادی ۱۳۸۴؛ کارنامه حقیقی و اکبری ۱۳۸۴). در حال حاضر سطح تحصیلات تکمیلی ارتباط بیشتری با فرایندهای اقتصادی و شغلی دارد و دانش آموختگان در این مقطع با سهولت بیشتری می توانند جذب بازار کار شوند و به این دلیل پسران هنوز انگیزه خود را برای ادامه تحصیل در این سطح از دست نداده اند و این امر سهم بیشتر مردان در مقاطع بالاتر را تبیین می کند. در حالی که "زنان به دلیل ازدواج حضور کمتری در تحصیلات تکمیلی پیدا می کنند" (کاملی پور ۱۰۷ و ۸۲).

جدول ۴- بیکاری دانش آموختگان آموزش عالی

وضعیت اشتغال	زن	مرد	جمع کل
شاغل	۸۴۲۱۸۵ ٪۷۳/۷	۱۹۱۰۶۰۱ ٪۸۹/۷	۲۷۵۲۷۸۶ ٪۸۴/۱
بیکار	۲۹۹۶۴۹ ٪۲۶/۲	۲۱۸۴۷۸ ٪۱۰/۲	۵۱۸۱۲۷ ٪۱۵/۸
جمع کل	۱۱۴۷۱۸۳۴ ٪۱۰۰	۲۱۲۹۰۷۹ ٪۱۰۰	۳۲۷۰۹۱۳ ٪۱۰۰

منبع: نتایج طرح آمارگیری از نیروی کار سال ۱۳۸۵

بر اساس داده های آماری در خصوص افزایش بیکاری زنان تحصیل کرده، به گونه ای شتابان تر از مردان، و با توجه به گفتمان اقتصادی می توان انتظار داشت که انگیزه زنان برای ورود به دانشگاه کاهش یابد در حالی که آمارهای اخیر آموزش عالی روندهای متفاوتی را نشان می دهند. بدین ترتیب وضعیت زنان در ایران از دوگانگی برخوردارند زیرا "نرخ مشارکت اقتصادی آنان مشابه کشورهای توسعه نیافته است در حالی که از نظر میزان سواد و تحصیلات با کشورهای پیشرفته قابل مقایسه می باشند" (هاشمی ۱۳۸۱). بر اساس این وضعیت دوگانه زنان، در مقایسه با مردان، مشارکت بیشتری در آموزش عالی و مشارکت کمتری در بازار کار دارند و با توجه به روند های موجود میزان مشارکت در آموزش عالی و میزان بیکاری آنان با همدیگر در حال افزایش است.

نظریه های سیاسی رایج نیز عواملی چون سیاست فمینیستی، تمایل زنان برای نقد شرایط موجود و مشارکت در سطوح مدیریت جامعه و دستیابی به قدرت از طریق دسترسی به آموزش عالی را مطرح می کنند. در ارزیابی فمینیستی گویا دختران و زنان در حرکتی که به طور آگاهانه با هدف مبارزه با مردسالاری صورت می گیرد، آموزش عالی را انتخاب می کنند. هرچند ورود دختران به دانشگاه ها پیامدهای فمینیستی، به معنای نقد رویکردهای مردسالارانه، به بار می آورد، اما عوامل این ورود را با توجه به این مقوله نمی توان توضیح داد. از قضا ورود دختران به دانشگاه با همدستی مردان - اغلب پدران و گاه شوهران - صورت می گیرد. مردان خانواده به ویژه پدران از ورود دختران خود به دانشگاه خوشحال می شوند و بسیاری از این پدران هزینه تحصیل دختران خود را گاه با تلاش های طاقت فرسا و انجام کار دوم و سوم تأمین می کنند. بنابراین ورود زنان به دانشگاه را نمی توان چندان با مقوله نقد فمینیستی وضعیت موجود مرتبط دانست و این فرایندی است که با احساسات و تلاش های مثبت مردان و زنان، هرچند در نقش های مختلف همراه می باشد. بنابراین پدیده ای که نیاز به توضیح دارد همین همراهی و مساعدت مردانه در فرایندی است که به ظاهر زنان نقش اصلی را بازی می کنند.

تحصیلات، خانواده و اشتغال

صفات شخصیتی و رویکردهای فرهنگی را می توان به دو بعد ابزاری^۱ و بیانی^۲ تقسیم بندی کرد. رفتارهای فردی و اجتماعی ممکن است براساس دیدگاهی ابزاری و یا دیدگاهی بیانی صورت گیرند. برداشت

1. Instrumentality
2. Self-expressiveness

نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختران به دانشگاه ها ۱۲۵

این نوشتار از خانواده بیشتر آن را مقوله‌ای دارای جنبه‌های عاطفی و بیانی تلقی می‌کند در حالی که اشتغال بیشتر به عنوان مقوله‌ای ابزاری محسوب می‌شود. دیدگاه ابزاری مبتنی بر تلقی شی‌گرایانه است که افراد در آن یک هدف مادی، بیرونی و نانسانی (و نه لزوماً ضدانسانی) را جستجو می‌کنند. ولی دیدگاه بیانی مبتنی بر تلقی انسان‌گرایانه و جستجوی اهداف درونی و معنوی می‌باشد. در دیدگاه ابزاری فرد چیزی بیرون از خویش را جستجو می‌کند ولی در دیدگاه بیانی فرد چیزی به جز خویش را نمی‌طلبد. برای نمونه در رویکرد ابزاری کار عبارت است از فعالیتی برای کسب دستمزد، اما در رویکرد بیانی عبارت است از تلاش برای بیان خویش. در شیوه بیانی فرد می‌کوشد تا با نگاه به خود در آینه دیگری با آنان ارتباط برقرار کند و از طریق جستجوی حمایت متقابل در روابط خود با دیگران یک "دوجانگی" ایجاد کند. خودابرازی دارای ابعاد عاطفی و انسانی است و در آن دریافت‌ها و احساسات دیگران مورد توجه قرار می‌گیرد ولی ابزارگرایی مبتنی بر رقابت‌جویی و برتری‌طلبی نسبت به دیگران است.

در این بخش رابطه سه مقوله خانواده، تحصیلات و اشتغال در بین زنان، با استفاده از یافته‌های پژوهشی، مورد بررسی قرار می‌گیرند. هدف این نوشتار روشن ساختن این مسئله است که مقوله تحصیلات را از حیث انگیزشی به کدامیک از دو سو به بیانی و ابزاری می‌توان نزدیک‌تر دانست و به عبارت دیگر زنان ایرانی در تحصیلات خود بیشتر ارزش‌های بیانی خانواده را جستجو می‌کنند یا ارزش‌های ابزاری اشتغال را؟ پاسخ دادن به این پرسش مستلزم پاسخگویی به پرسش‌های دیگری است، از آن جمله اینکه آیا زنان تحصیلکرده از ارزش‌های ابزاری بیشتری برخوردارند و با افزایش سطح تحصیلات از ارزش‌های بیانی آنان کاسته می‌شود؟ آیا ازدواج، به عنوان مقوله‌ای خانوادگی، در جامعه ایرانی ارزش‌های عاطفی و سنتی خود را حفظ کرده است و یا دستخوش علل و عوامل اکتسابی همچون تحصیلات شده است؟ زنان در مقابل کدامیک از دو دسته کلیشه‌های خانوادگی و تحصیلی مقاومت بیشتری دارند؟ مردان ایرانی چگونه با افزایش سطح تحصیلات زنان کنار می‌آیند؟ زنان ایرانی چگونه با دو دسته از نقش‌های حرفه‌ای و خانوادگی خود برخورد می‌کنند و تنش بین آنها را چگونه حل می‌کنند؟ و سرانجام این که اولویت بین سه مقوله خانواده، تحصیلات و اشتغال را چگونه می‌توان برآورد کرد؟

نگاه مردان به آموزش عالی بیش از نگاه زنان جنبه اقتصادی و ابزاری دارد و "بیشتر نگران آینده شغلی و آماده‌سازی خود برای فعالیت‌های اقتصادی" می‌باشند (ایرجی‌زاد و همکاران ۱۳۷۶: ۳۶۰) در حالی که در بین زنان دیدگاه بیانی رواج دارد. صفات شخصیتی ابزاری بودن و خودبیانگری به ترتیب ویژگی‌های مردانه و

ویژگی‌های زنانه را نشان می‌دهند. یک پژوهش در بین زنان دارای تحصیلات دانشگاهی نشان می‌دهد که ویژگی بیانی در جمعیت مزبور صفت شخصیتی غالب را تشکیل می‌دهد و نزدیک به ۹۰ درصد افراد نمونه دارای ویژگی‌های هموابستگی^۱ متوسط و شدید بوده‌اند. بدین ترتیب با وجود تحولات اجتماعی و افزایش زنان تحصیلکرده در دهه‌های اخیر، هنوز الگوهای رفتاری سنتی زنانه و تأکید بر نقش‌های خانوادگی و وظایف حمایت و مراقبت از اعضای خانواده و تمرکز بر ارتباطات خانوادگی رواج زیادی دارد. صفات خودبیانگری و توجه به وابستگی‌های خانوادگی نه تنها بر اثر فرایندهای نوسازی در بین زنان کاهش نیافته است بلکه برعکس کاهش حمایت‌های اجتماعی بر اثر نوسازی باعث شده است که زنان چنین حمایت‌هایی را در درون خانواده‌های خود جستجو کنند (شریفی ۱۳۸۴). برخی از نویسندگان ویژگی‌های هموابستگی و خودبیانگری در زنان را حاصل ضعف منابع آنان می‌دانند و انتظار دارند که با افزایش تحصیلات و اشتغال و در نتیجه توانمندشدن و استقلال اقتصادی زنان، این ویژگی‌ها کاهش یابد، ولی تحقیق مزبور نشان می‌دهد که میزان وابستگی و خودبیانگری در سطوح مختلف تحصیلی و در بین شاغلین و غیرشاغلین با همدیگر تفاوت معناداری ندارد.

در دهه‌های اخیر نقش عوامل اکتسابی مانند تحصیلات، مهارت و دانایی در مقابل عوامل انتسابی افزایش یافته (کارنامه حقیقی و اکبری ۱۳۸۴: ۹۲) و یکی از نشانه‌های این دگرگونی ارزشی گسترش مقوله مدرک‌گرایی است (ودادهیر ۱۳۸۰). این دگرگونی بسیاری از زمینه‌های اجتماعی را در بر گرفته و حتی در ازدواج نیز رویکردهای اکتسابی و مدرک‌گرایانه افزایش یافته است. با وجود این مقوله ازدواج در ایران دارای وضعیت دوگانه‌ای است که در این نوشتار با مفهوم "بازار فرهنگی ازدواج" صورت‌بندی می‌شود. هدف از طرح این مفهوم از یک سو نشان دادن اهمیت نمادین و فرهنگی ازدواج در جامعه کنونی و از سوی دیگر افزایش میزان آزادی و امکان انتخاب در آن می‌باشد. افزایش توانایی انتخاب به معنای کاهش نقش قومیت، ارزش‌های سنتی و خویشاوندی در همسرگزینی می‌باشد. به عبارت دیگر ازدواج اهمیت فرهنگی خود را حفظ کرده است ولی فردیت در آن نقش بیشتری یافته است. پژوهش انجام شده در مورد ارتباط بین قومیت و الگوهای ازدواج در ایران (عباسی شوازی و صادقی ۱۳۸۴) نشان می‌دهد که روندهای نوسازی و آموزش، تأثیر هنجارها و سنت‌های قومی مرتبط با ازدواج را به طور محسوسی کاهش داده‌اند ولی نتوانسته‌اند آن را از بین ببرند و قومیت‌های مختلف هنوز از الگوهای متفاوت ازدواج برخوردارند. تحقیق مزبور با ترجیح فرضیه

نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختران به دانشگاه ها ۱۳۷

هنجاری - فرهنگی بر فرضیه نوسازی و آموزش نتیجه می‌گیرد که هویت قومی یک عامل تعیین کننده اساسی در الگوهای ازدواج در ایران است و هنجارها و ارزش‌های فرهنگی هنوز در ورای نوسازی اقتصادی - اجتماعی، از جمله تحصیلات، اثر خود را اعمال می‌کنند. با وجود این به نظر ما بازار فرهنگی ازدواج در ایران به طور همزمان و به شیوه‌ای پیچیده توسط دو فرضیه هنجاری - فرهنگی و نوسازی - آموزش قابل تبیین است و دو دسته از عوامل خانوادگی و انتخاب‌های فردی بر پدیده‌ی ازدواج تأثیرگذار است. ازدواج به عنوان یک فرهنگ هنوز با مقولات خانوادگی ارتباط تنگاتنگی دارد و به مثابه یک بازار نقش افراد در آن بیشتر شده است. هرچند در این جا از استعاره "بازار ازدواج" استفاده شده است ولی این امر به معنای تبدیل ازدواج به یک مقوله کاملاً مرتبط با انتخاب عقلانی و هزینه - سود نمی‌باشد، زیرا همان طوری که گفته شد در فرهنگ ایرانی ازدواج اهمیت نمادین خود را حفظ کرده و در مقوله امور مقدس قرار دارد و این امر در ارزش‌های دخترانه و سودهای روماتیک آنان از نقش‌های همسری و مادری جایگاه والاتری دارد.

مقاومت زنان ایرانی در مقابل کلیشه‌های جنسیتی تحصیلی بیش از کلیشه‌های جنسیتی خانوادگی است (ساروخانی و رفعت‌جاه ۱۳۸۳: ۸۵). بر این اساس زنان ایرانی در حالی که کلیشه‌های تحصیلی را زیر سوال می‌برند آمادگی بیشتری برای کنار آمدن با کلیشه‌ها و الگوهای رایج خانوادگی دارند؛ به عبارت دیگر آنان تحصیلات خود را چندان با نقش‌های سنتی خود در تعارض قرار نمی‌دهند.

در جامعه ایرانی، پیش از این، مردان ترجیح می‌دادند که تحصیلات بالاتری از زنان خود داشته باشند ولی در حال حاضر در بین مردان نوعی گرایش به پذیرش یکسانی و حتی بالابودن سطح تحصیلی همسرانشان ایجاد شده است. براساس یک مطالعه ۵۱/۷ درصد از مردان هم سطح بودن سطح تحصیلات همسر را ترجیح می‌دهند ولی برای ۲۸/۶ درصد میزان تحصیلات همسر فاقد اهمیت است (احمدنیا و مهریار ۱۳۸۴) و این یافته اخیر را می‌توان چنین تفسیر کرد که برخی از این مردان آمادگی دارند با زنانی با تحصیلات بالاتر از خود ازدواج کنند. بدین ترتیب برخلاف سنت قدیمی لزوم بالاتر بودن تحصیلات شوهر نسبت به زن، در حال حاضر اکثریت مردان تحصیلات برابر یا حتی بالاتر زنان خود را می‌پذیرند.

تعارض بین نقش‌های دوگانه خانگی و حرفه‌ای در بسیاری از موارد جدی است. زنان غربی به طور جدی‌تری در چشم‌اندازهای کاری یکپارچه شده‌اند ولی در کشورهای در حال توسعه این تعارض بیشتر است. به نظر کرنی در برخی از زمینه‌ها به ویژه در کشورهای در حال توسعه که آموزش عالی برای زنان مورد پذیرش قرار گرفته است و انتظار برای یک ازدواج مطلوب اجتماعی نیز اهمیت خود را دارد، زنان یا گزینه

ازدواج را انتخاب می‌کنند و یا از آنان چندان انتظار نمی‌رود که صلاحیت‌های علمی خود را در فعالیت‌های حرفه‌ای به کار ببندند (کرنی ۲۰۰۰:۴). در برخی از کشورهای در حال توسعه همچون هند، مالزی و اندونزی زنان نقش‌های دوگانه‌ی خود را اغلب با اولویت دادن به مسئولیت‌های خانوادگی حل می‌کنند و نقش حرفه‌ای را در درجه دوم اهمیت قرار می‌دهند. در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی نیز در بسیاری از موارد زنان با اولویت دادن به شغل شوهر، شغل خود را در محدوده آن برنامه‌ریزی می‌کنند (احمدی ۱۳۷۶:۳۱۰). برای زنان شاغل ایرانی انتظارات نقش خانوادگی، نسبت به انتظارات نقش شغلی، اهمیت بیشتری هم به عنوان منبع فشار و هم به مثابه منبع حمایت دارد (رستگارخالد ۱۳۸۳) و به این دلیل برای برآورد مدل احتمال مشارکت زنان ایرانی در بازار کار، باید به عوامل مربوط به نقش خانواده نیز توجه کرد زیرا تصمیم زنان برای پیوستن به نیروی کار به ویژگی‌های خانوادگی آنان مانند وضعیت تاهل، دستمزد شوهر، تعداد و سن فرزندان بستگی دارد. نرخ مشارکت زنان در بازار کار از وضعیت ازدواج آنان تاثیر می‌پذیرد به طوری که زنان مطلقه، مجرد و بیوه بیشتر از زنان متاهل شاغل می‌باشند (نوروزی ۱۳۸۱).

سه مقوله کار، تحصیل و ازدواج برای زنان ایرانی کمابیش از اهمیت برخوردار است ولی چگونه می‌توان اولویت این سه مقوله را در دیدگاه آنها تعیین کرد؟ برای زنان ایرانی اشتغال، اهمیت کمتری از تحصیلات دارند و حتی زنان دارای تحصیلات دانشگاهی نیز که به آموزش ارزش زیادی می‌گذارند، اشتغال را منوط به علاقه و شرایط زندگی زنان و بنابراین مقوله‌ای ثانوی می‌دانند (ساروخانی و رفعت‌جابه ۱۳۸۳: ۸۶). از سوی دیگر مطالعه در بین ۷۲۰ نفر دختر دانش‌آموز در سن ۱۴ تا ۲۰ نشان می‌دهد که ۴۲/۳ و ۳۶/۲ درصد از پاسخگویان دختر آمادگی دارند تا به ترتیب از اشتغال و از تحصیلات خود به نفع ازدواج بگذرند (احمدنیا و مهریار ۱۳۸۴). هرچند که اکثریت پاسخگویان اشتغال و تحصیل را فدای ازدواج نمی‌کنند ولی احتمالاً بخشی از همین‌ها آمادگی دارند که اشتغال و تحصیل را در کنار ازدواج حفظ کرده ولی آن را در درجه دوم اهمیت قرار دهند. یافته دیگر پژوهش اخیر، اولویت ازدواج را نسبت به تحصیلات و اشتغال آشکار می‌کند: زنان تحرک اجتماعی خود را، نسبت به مردان، بیش از تحصیلات یا اشتغال از طریق ازدواج جستجو می‌کنند و دختران به نسبت بیشتری مایلند تا همسر آینده‌شان از پایگاه اقتصادی - اجتماعی بالاتری نسبت به خودشان برخوردار باشد. با توجه به نتایج چند پژوهش اخیر، و افزودن تحلیل این نوشتار بر آنها، می‌توان ترتیب اولویت سه مقوله مورد نظر را برای زنان ایرانی چنین تعیین کرد: ازدواج، تحصیل، اشتغال.

نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختران به دانشگاه ها ۱۲۹

آموزش عالی به عنوان مصرف فرهنگی

یکی از شیوه‌های رایج برای هویت یابی و بازنمایی خویشتن، به ویژه در دوران معاصر، مصرف فرهنگی است. افراد در مصرف فرهنگی، انواع کالاها و نمادهای ارزشمند را، نه به خاطر ارزش مادی شان بلکه به دلیل ارزش فرهنگی آنها و به منظور ایجاد تصاویری مطلوب از خویش در ذهن دیگران مصرف می‌کنند. آموزش عالی را می‌توان هم به عنوان مصرف اقتصادی و هم به عنوان مصرف فرهنگی تحلیل کرد. "در مصرف اقتصادی، انگیزه افراد در بهره‌گیری از تحصیلات، تمایل به دستیابی به مطلوبیت است. در این دیدگاه تقاضای آموزش عالی از تغییرات درآمد فرد یا خانواده او و قیمت خدمات آموزش عالی تبعیت می‌کند" (قارون ۱۳۸۱، ۱۳۸۳). اما انگیزه افراد در مصرف فرهنگی آموزش عالی دستیابی به ارزش‌ها و نمادها، ابراز خویش و هویت یابی بوده و افراد بدون در نظر گرفتن بازده اقتصادی هزینه‌های ثبت‌نام و حتی به گونه‌ای نامتناسب با درآمد خویش در رقابت برای ورود به دانشگاه‌ها شرکت کرده و بار اقتصادی آن را می‌پذیرند. مصرف فرهنگی به عنوان فرایندی برای کسب هویت اغلب به طور همزمان دارای لبه‌های فعالانه و منفعلانه است و با استفاده از تعابیر می‌توان حضور من فاعلی و من مفعولی را در آن تشخیص داد. "فهم از خود" ترکیبی همزمان از تعریف خود و تعاریف دیگران از خود است و هویت بر اثر این دیالکتیک درونی - بیرونی شناسایی ساخته می‌شود (جنکینز ۱۳۸۱: ۳۵).

در مورد مصرف فرهنگی دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. گافمن (۱۹۵۹) نیز نوعی ابزارگرایی پنهان را در روش‌های بیانی نشان می‌دهد. این "روش‌های بیانی ابزارگرایانه" مبتنی بر نوعی ارائه خویشتن تظاهرآلود است که فرد می‌کوشد با کاربرد انواع تدابیر و حیل‌ها یک چهره پالوده و اما دروغین از خویش ارائه دهد. باوجود این گافمن در نمایش خویش وجهی اخلاقی می‌یابد که در رابطه متقابل ریشه دارد به نظر او "فرد موجودی است که در سپهر اخلاقیات سکنی می‌گزیند" (جنکینز ۱۳۸۱: ۱۲۳). توجه به مصرف فرهنگی به عنوان مقوله‌ای متمایز از مسائل اقتصادی، امروزه در اتخاذ "سیاست زندگی" (گیدنز ۱۳۷۸) و اهمیت یافتن سبک زندگی (بورديو ۱۹۸۴) در عملکردهای روزمره از انتخاب نوع پوشش، خوراک، طرز کار و حتی آموزش و فعالیت‌های هنری نمودار می‌باشد. شیوه زندگی مجموعه‌ای از عملکردهاست که نه فقط نیازهای جاری را برمی‌آوردند بلکه روایت خاصی از هویت شخصی را نیز در برابر دیگران متجسم می‌سازند (گیدنز ۱۳۷۸: ۱۲۰).

در این بخش آراء ویلن (۱۳۸۳) در مورد مصرف فرهنگی در بین زنان، با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار می‌گیرد. این بررسی منبع الهام این نوشتار در طرح مقوله آموزش عالی به مثابه مصرف فرهنگی می‌باشد. در نظریه ویلن دو مقوله "تن‌آسایی نیابتی" و "مصرف نیابتی" اهمیت دارند. در دوره نیمه صلح‌آمیز کار تولیدی آن بخشی از خدمتکاران که شغلشان تنها اجرای آسایش نیابتی از سوس اربابان خود بود به تدریج وظایف نوینی را به عنوان "مصرف کننده نیابتی" نیز بر عهده می‌گیرند. مهم‌ترین نمونه‌های مصرف نیابتی عبارتند از لباس‌های ویژه، غذای مسکن و وسایل منزل. مصرف کالا بدون تلاش تولیدی، رفتاری افتخارآمیز و بیش از هر چیز نشانه‌ای از توانمندی و بزرگواری است. امروزه در سطوح بالایی سلسله مراتب اجتماعی این‌گونه وظایف نیابتی را تنها همسر انجام می‌دهد. تحت تأثیر آداب آراستگی دوران پدرسالاری قدیم، نظام اجتماعی امروز ما هم زن را موظف می‌کند که توانایی خانواده در صرف هزینه را به نمایش گذارد. در شیوه زندگی مردم متمدن امروز نیز خوشنامی خانواده به خصوص در دست زن قرار دارد و هرچه زن خانواده هزینه بیشتری صرف کند و از لحاظ ظاهری غیرتولیدی نمایانده شود، تأثیر بیشتری در اعتبارآوری برای خانواده و رئیس آن خواهد داشت. آداب اجتماعی ایجاد می‌کند که زنان محترم از تلاش‌های سودآور پرهیز و پیش از مردان طبقه خویش، به تن‌آسایی تظاهر کنند. کار سودآور در "حوزه زنانگی" قرار ندارد، حوزه عمل او خانواده است که باید تزیین کند و خود زینت عمده خانه باشد. هیچ لایه‌ای از جامعه حتی بی‌نواترین آن همه رسوم مصرف تظاهری را فراموش نمی‌کند و هیچ طبقه یا جامعه‌ای وجود ندارد که آن چنان در مقابل تأمین نیازهای جسمی بیچاره شود که لذت تأمین نیاز عالی معنوی را به کلی فراموش کند. به نظر ویلن انگیزه برای مصرف نمایشی چنان در اندیشه‌ها نفوذ دارد که نمی‌توان از آنها فرار کرد یا کناره گرفت و این امر حتی در بین مردم اقشار پایین و نیز در مورد فعالیت‌های غیررشدآمیز مثل یادگیری، آموزش و امور خیریه نیز صادق می‌باشد.

به نظر ویلن زنان به طور تاریخی دارای زندگی مصرفی نیابتی از سوی مردان بوده‌اند و دانش زنانه نیز دانش نیابتی بوده است: در تفکر عامه، زنان باید دانش، مهارت و هنری را به دست آورند که آنان را برای انجام بهتر خدمات خانگی و آسایش نیابتی آماده سازد. دانش مرتبط به زندگی و علایق شناختی شخصی، یعنی دانش غیرنیابتی، و نیز دانشی که به کار نمایش تن‌آسایی نباید دانش مردانه پنداشته می‌شود. با وجود این به نظر ویلن برخی از تحولات جدید نشان‌دهنده عزم زنان برای ورود به عرصه دانش مردانه است. ویلن

نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختران به دانشگاه ها ۱۳۱

در جنبش موسوم به زن جدید^۱ با توجه به شعارهای آنان یعنی "رهایی" و "کار" حرکتی جدی برای آزادی از روابط منزلتی، قیومیت و زندگی نیابتی را مشاهده می‌کند. زنان به دلیل انگیزه کارگرایی^۲ انسانی خود و در اعتراض نسبت به زندگی نیابتی شان و با میل به جستجوی استقلال، احساس می‌کنند که باید در برابر محرک‌های بی‌واسطه محیط اقتصادی، به شیوه‌ای فعال واکنش نشان دهند و حتی در واکنش به وضعیت پیشین خود انگیزه قوی‌تری، نسبت به مردان، برای مستقل زندگی کردن و ورود در فرایند تولیدی جامعه دارند. وبلن ورود زنان به آموزش عالی را در پرتوی این تحولات ارزیابی می‌کند. آموزش عالی پیش از این در خدمت آموزش کشیشی و طبقات تن‌آسا بوده است ولی در حال حاضر با توجه به واقعیت اقتصادی و تولیدی زندگی نوین نهاد آموزشی از وضعیت پیشین پا را فراتر نهاده است و این تحول، ورود زنان به حوزه امتیازات آموزش عالی را ممکن ساخته است. وبلن در آموزش عالی نوین بین دانش‌های کلاسیک و انسانی^۳ و رشته‌های واقع‌گرا^۴ تمایز می‌گذارد. برخی از پژوهشگران اخیر رشته‌های گوناگون علمی را از حیث تفاوت‌های نظری و روش‌شناختی از همدیگر متمایز کرده‌اند (اسنو ۱۹۶۴؛ آستین ۱۹۹۲) ولی وبلن رشته‌های مزبور را با توجه به ارتباط آن‌ها با گسترده‌ترین تمایلات فرهنگی ارزیابی می‌کند. به نظر او هدف رشته‌های انسانی آموزش فرهنگ، خصائل، ذوق‌ها و آرمان‌های سنتی است در حالی که هدف رشته‌های واقع‌گرا آموزش کارآیی صنعتی و مدنی است. رشته‌های فنی، کارآیی تولیدی را افزایش می‌دهند اما رشته‌های انسانی مصرف را تشویق می‌کنند و ویژگی‌هایی متناسب با نظام منزلتی را می‌پروراند. این دانش‌ها وقت و تلاش دانشجو را برای کسب دانش غیر مفید هدر می‌دهند. دانش‌های کلاسیک در ترویج آرمان‌های تجملی مؤثرند و استعداد‌های کارگرایی را عقیم می‌کند. بخش عمده فعالیت دانشجویان در کسب دانش‌های کلاسیک و انسانی صرف ضایع کردن وقت و کار می‌شود زیرا این دانش‌ها برآورنده‌ی هدف‌های نمایشی طبقه تن‌آسا و وسیله مؤثری برای کسب اشتهار و آبرومندی هستند.

این نوشتار با رویکردی انتقادی دیدگاه وبلن در مورد انگیزه ورود زنان به آموزش عالی را مورد استفاده قرار می‌دهد. وبلن هر چند فعالیت‌های مصرفی را بیشتر در رابطه با بازنمایی ثروت و توانایی‌های مالی تحلیل می‌کند ولی گاه به سمت بازشناسی اهمیت فرهنگی این رفتارها نیز حرکت می‌کند. برای مثال او

-
1. New-woman movement
 2. Workmanship
 3. Humanities
 4. Matter-of- fact branches

رواج رفتارهای مصرفی و نمایشی را حتی در بین بی‌نواترین لایه‌های اجتماعی و حتی در خیرخواهانه‌ترین فعالیت‌ها نیز مشاهده می‌کند. وبلن "ضایع کردن تظاهری" را به معنای هدر دادن مال و یا استفاده نامناسب نمی‌داند، و تنها بر فقدان کارکرد اقتصادی و سودمندی آن تأکید دارد؛ زیرا کسی که این شکل مصرف را برمی‌گزیند اصولاً مسئله سودمندبودن به معنای اقتصادی برای او مطرح نیست. ضایع کردن تظاهری در شکل ساده و عریبان خود انگیزه‌های رفتارهای مصرفی را شکل نمی‌دهد بلکه انگیزه مصرف‌کننده هم‌نوايي با عرف و سازگاری با قوانین متداول آراستگی و صرف وقت و تلاش خود در راهی پسندیده است. قانون ضایع کردن افتخارآمیز می‌تواند احساسات و وظیفه‌شناسی، زیبایی‌شناختی، مذهبی و اخلاقی و نیز درک علمی از حقیقت را تحت تأثیر قرار دهد. نکته مهم دیگر در اندیشه‌های وبلن عدم تمایز دو جنبه سودمندی و ضایع‌کردنی در پدیده‌های واقعی است. مصرف‌کنندگان در ارزیابی‌های خود دو عنصر احترام‌آمیزی و کارایی را با همدیگر در نظر می‌گیرند و تولیدکنندگان نیز علاوه بر معیار کارایی تلاش می‌کنند تا اقتضای عنصر احترام‌آمیزی را نیز در کالاهای تولیدی خود برآورده سازند. بدین ترتیب وبلن ارزیابی فایده‌مندی رفتارهای مصرفی از دیدگاه‌های غیراقتصادی را نیز ممکن می‌داند و حتی با الهام از دیدگاه‌های او می‌توان مصرف افتخارآمیز را به عنوان یک مقوله مستقل فرهنگی و بدون ارتباط با جایگاه اقتصادی افراد و بدون توجه به پیامدهای اقتصادی آن مورد بررسی قرار داد.

آموزش عالی در شرایط مورد نظر وبلن در خدمت جامعه صنعتی بوده و با انگیزه‌های کارایی و سودمندی پیوند دارد. شرایط موجود در ایران را می‌توان به عنوان شرایط ناهم‌زمانی دانش (قانونی‌راد ۱۳۸۲) یا فقدان پیوند انداموار بین فعالیت‌های علمی و نظام اجتماعی توصیف کرد و در این وضعیت آموزش عالی را بیشتر می‌توان در ارتباط با فرایندهای زندگی روزمره مورد بررسی قرار داد. به نظر وبلن الگوی عقلانیت و علیت غیرشخصی در علوم فیزیکی و مهندسی به افزایش کارایی و بهره‌وری می‌انجامد ولی در شرایط ایران این دسته از دانش‌ها نیز ارتباط اندکی با فرایندهای تولید صنعتی دارند. این واقعیت که در ایران بخش زیادی از دانشجویان زن در علوم انسانی تحصیل می‌کنند و مشارکت اندکی در رشته‌های فنی و مهندسی دارند، شاید تحلیل این نوشتار را که به طور مستقیم در مقابل دیدگاه وبلن در خصوص نقش اقتصادی آموزش عالی قرار دارد، به طور غیرمستقیم از پشتوانه نظریه او در باب انگیزه‌های مصرف‌گرایانه در علوم انسانی برخوردار سازد. در شرایط ما که دانشگاه‌ها به خوبی تأمین‌کننده الزامات غریزه کارورزی مردان نمی‌باشند و دانش‌آموختگان آموزش عالی مرد بیش از پیش دچار بیکاری می‌شوند و یا اشتغال آنان با زمینه‌های تحصیلی‌شان ارتباط

نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختران به دانشگاه ها ۱۳۳

ندارد، انگیزه‌های زنان برای ورود به دانشگاه‌ها را نمی‌توان با گزینه کارگرایی تبیین کرد. این زنان بیشتر جذب رشته‌های علوم انسانی می‌شوند که از نظر وبلن با روحیه آسایش و مصرف تظاهری سازگاری دارد.

بحث تحلیلی و نتیجه‌گیری

آموزش عالی در همه دنیا علاوه بر ابعاد اقتصادی و تربیت نیروی انسانی دارای یک لبه شخصی و فرهنگی نیز می‌باشد ولی اهمیت این جنبه در مورد کشوری چون ایران روز به روز و همگام با کاهش نقش اقتصادی و سیاسی آموزش عالی و رشد فزاینده بیکاری دانش‌آموختگان در حال افزایش است. هرچند این لبه فرهنگی در مورد همه داوطلبان ورود به دانشگاه صرف‌نظر از جنسیت آنها صادق است ولی با توجه به اهمیت بیشتر مصرف فرهنگی برای زنان و نیز سهم کمتر زنان در بازار کار و میزان بالاتر بیکاری دانش‌آموختگان زن با صراحت بیشتری می‌توان ورود زنان ایرانی به دانشگاه‌ها را به عنوان مقوله‌ای فرهنگی تجزیه و تحلیل کرد.

برهم خوردن تعادل در ترکیب جنسیتی دانشجویان را باید به مثابه نشانه‌های تغییر انگیزشی در بین متقاضیان آموزش عالی تلقی کرد. کاهش انگیزه پسران برای ورود به دانشگاه تاحدی ناشی از کاهش نقش ابزاری آموزش عالی برای تحرک طبقاتی، تأمین مشاغل و درآمد مناسب می‌باشد. افزایش انگیزه دختران نیز نشانه افزایش نقش فرهنگی و اهمیت نمادین دانشگاه در زندگی روزمره می‌باشد. در شرایطی که آموزش عالی در ایران دلالت‌های ابزاری خود برای تحرک طبقاتی، تکوین هویت ملی و گسترش دولت - ملت را از دست داده است، کارکردهای بیانی و وابسته به زیست جهان روزمره اهمیت بیشتری یافته‌اند و زنان با حساسیت‌های بیانی بیشتر به همراه بقایایی از مردان این بدنه ناکارآی آموزش عالی را مصرف می‌کنند تا زندگی روزمره خویش را معنادارتر سازند.

دختران در ورود به دانشگاه به نیابت از خانواده پدری یا همسری خود این کالای فرهنگی را مصرف می‌کنند. وجود دختر دانشجو یا تحصیلکرده در خانواده، منزلت اجتماعی گروه خانوادگی و پدر و مادر را افزایش می‌دهد. با تبدیل دختر تحصیلکرده به همسر تحصیلکرده گاه مصرف نیابتی به نمایندگی از سوی خانواده همسر صورت می‌گیرد و زن به نیابت از سوی شوهر پایگاه فرهنگی خانواده را به نمایش می‌گذارد. پیدایش

گرایش جدیدی در تساوی یا افزایش تحصیلات زنان نسبت به شوهران آنان تا حدی با این نوع مصرف نیابتی توضیح‌پذیر است.

نهاد ازدواج با مجموعه‌ای از مراسم مذهبی و مناسک شبه مذهبی در جامعه ایرانی اهمیت زیادی دارد و پسران و دختران به شیوه‌های مختلف به استقبال این رخداد می‌روند. پسران بیشتر خود را نان‌آوران خانواده می‌شناسند و در وهله اول آرمان‌های خود را بیشتر در فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی پی‌گیری می‌کنند. اما دختران به طور سنتی و به شیوه‌ای بلاواسطه و گاه بسیار روماتیک آرمان‌های خود را در ازدواج، تشکیل خانواده و نقش‌های نهادین همسری و مادری دنبال می‌کنند. در این شرایط و در حالی که پسران بنا به دلایل ابزاری عرصه دانشگاهی را فرو می‌نهند، دختران بنا به دلایل ابزاری آمادگی بیشتری می‌یابند که از دسترسی به آموزش عالی به عنوان یک مزیت نسبی برای حضور در بازار فرهنگی ازدواج استفاده کنند. در این بازار فرهنگی از یک سو ازدواج اهمیت سنتی خود را حفظ کرده است و از سوی دیگر چارچوب‌های سنتی همسر یابی برای فرزندان به انتخاب کمابیش آزاد همسر توسط خود آنان تبدیل شده است. در همسرگزینی کنونی قدرت چانه‌زنی و مزیت‌های نسبی طرفین بیش از قبل اهمیت پیدا کرده‌اند. در بازار رقابت‌آلود ازدواج، که در آن تمایل پسران برای تشکیل خانواده به دلیل مشکلات مالی به تعویق می‌افتد، دانش یا حداقل مدرک تحصیلی برای دختران به یک مزیت نسبی و یک مصرف فرهنگی منزلت‌آفرین تبدیل شده است.

ورود زنان ایرانی به دانشگاه‌ها شیوه‌هایی برای حل مسأله تعارض بین سنت و مدرنیته را در اختیار آنها قرار می‌دهد. آنان از طریق فضای دانشگاه‌ها با دنیاها و اندیشه‌های جدید آشنا شوند و پس از فراغت از تحصیل نیز به انتظارات جامعه برای پذیرش نقش‌های سنتی خانوادگی پاسخ می‌دهند. این وفاداری دوگانه لزوماً از حیث زمانی دو مقطع مختلف را در بر نمی‌گیرد و احتمال دارد که در کنار همدیگر به جلو بروند و آن هنگامی است که دختران دانشجوی در دوران تحصیل خود ازدواج می‌کنند. ورود زنان به دانشگاه و حتی میل به اشتغال و کسب درآمد، به دلیل اهمیت نهاد خانواده در ایران، به معنای خروج از خانه و تقابل عرصه عمومی با عرصه خصوصی نیست، زیرا بخش زیادی از انگیزه‌های آنان هنوز به مقولات "ازدواج، خانواده، همسری و مادری" ارتباط دارد. برای دختران ایرانی تشکیل خانواده و ورود به دانشگاه امکان‌پاسخگویی به اقتضات یک جامعه دوگانه سنتی - مدرن را فراهم می‌کند و البته که این دو دنیا به همدیگر راه می‌یابند و هریک دیگری را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. برای مثال زنان تحصیلکرده امکانات جدیدی را برای پاسخگویی به اقتضات سنتی پیدا می‌کنند و یا با تأمل در آنها و از طریق مذاکره، چانه‌زنی و اعمال فشار

نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختران به دانشگاه ها ۱۳۵

مردان را برای بازاندیشی در ساختار خانواده و دموکراتیزه ساختن آن با خود همراه می‌کنند. زنان تحصیلکرده و خانه‌دار آمادگی دارند تا از طرف اعضای خانواده خود حاملین دانش نیابتی باشند ولی این بار اجرای نقش نیابتی خود را به اصلاح ساختار خانواده مشروط می‌کنند. آنان به شرطی آموزش‌های خویش را مایه افتخار و منزلت خانواده و همسران خود قرار می‌دهند که در زمینه‌های متفاوت بتوانند آرزوی همیشگی دانش برای تعدیل شرایط پیرامون خود را در محدوده مقدرات خویش تحقق بخشند. بدین ترتیب دانش نیابتی این بار با میل به دموکراتیزه کردن زندگی روزمره و پایین آوردن سرور از جایگاه خویش همراهی دارد.

دانشگاه حداقل برای زنان بیش از آنکه بخشی از صنعت دانش باشد، مقوله‌ای مرتبط با مصرف فرهنگی است. زنان تحصیلکرده با توجه به ساختار بازار کار و سمت و سوی اقتصادی جامعه بیش از آن که در خدمت "اقتصاد مبتنی بر دانش" قرار گیرند، از طریق ازدواج "خانواده‌ای مبتنی بر دانش" را تشکیل خواهند داد. در این خانواده‌های دانش محور، زنان تحصیلکرده برای خانواده اعتبار و منزلت می‌آورند و در دموکراتیزه کردن خانواده و آموزش فرزندان و گاه شوهران مشارکت می‌کنند، در حالی که مردان بیشتر تلاش می‌کنند تا با تأمین هزینه‌های زندگی جوابگوی الزامات این صنعت فرهنگی پرهزینه برای فرزندان و گاه همسران خود باشند.

منابع

- آراسته، حمیدرضا، ارتقای علم و تکنولوژی: رویکردی براساس مأموریت دانشگاه، مجموعه مقالات همایش علم و فناوری: آینده و راهبردها، جلد ۱، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹.
- احمدنیا، شیرین و امیرهوشتنگ مهریار (۱۳۸۴)، "نگرش‌ها و ایده‌آل‌های نوجوانان تهرانی در زمینه همسرگزینی، فرزندآوری و تنظیم خانواده"، مجموعه مقالات دومین همایش انجمن جمعیت‌شناسی ایران، انتشارات مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه.
- احمدی، بتول (۱۳۷۶)، "جایگاه زنان در مدیریت آموزش عالی"، مجموعه مقالات نخستین سمینار آموزش عالی در ایران، جلد اول، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، صص ۳۱۹-۳۰۱.
- احمدی، علی اصغر و سیدحسن تقوی (۱۳۸۲)، "تأثیر اشتغال مادران بر عملکرد رفتاری و آموزش فرزندان"، فصلنامه پژوهش زنان، دوره ۱، شماره ۵، بهار ۱۳۸۲: ۱۲۴-۱۰۵.
- ایران محبوب، جلیل و ساحل طاهریان فرد (۱۳۸۴)، "عوامل مؤثر بر آرزوهای شغلی نوجوانان دختر در شهر شیراز"، مجموعه مقالات دومین همایش انجمن جمعیت‌شناسی ایران، انتشارات مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه.

۱۳۶ پژوهش زنان، دوره ۴، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۵

ایرجی زاد، اعظم و همکاران (۱۳۷۶)، "بررسی مشارکت زنان در آموزش عالی ایران"، مجموعه مقالات نخستین سمینار آموزش عالی در ایران، جلد اول، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، صص ۳۷۳-۳۴۹.

بلادی موسوی، صدرالدین (۱۳۸۴)، "تأثیر تحولات جمعیتی دهه ۶۰ بر نیروی انسانی جوان کشور"، مجموعه مقالات دومین همایش انجمن جمعیت‌شناسی ایران، انتشارات مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه.

تافلر، آلوین (۱۳۷۷)، *جابه‌جایی در قدرت*، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران: نشر سیمرخ.

تودارو، مایکل (۱۳۷۷)، *توسعه اقتصادی در جهان سوم*، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران: موسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه.

خورشیدی، غلامحسین (۱۳۸۲)، *درآمدی بر بازدهی اقتصادی - اجتماعی آموزش عالی*، فصلنامه فرهنگ اندیشه، سال دوم، شماره ششم.

دراگر، پ. اف (۱۳۷۵)، *جامعه پس از سرمایه‌داری*، ترجمه محمود طلوع، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

رستگار خالد، امیر (۱۳۸۳)، "رابطه کار / خانواده: تفاوت‌های جنسیتی در برخورداری از حمایت اجتماعی"، فصلنامه پژوهش زنان، دوره ۲، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۳: ۷۵-۵۵.

ساروخانی، باقر و مریم رفعت‌جاه (۱۳۸۳)، "عوامل جامعه‌شناختی مؤثر در بازتعریف هویت اجتماعی زنان"، پژوهش زنان، دوره ۲، شماره ۱، بهار ۱۳۸۳: ۹۱-۷۱.

شریفی، شادی (۱۳۸۴)، "مقایسه میزان هموابستگی در زنان با نقش‌های جنسیتی گوناگون"، پژوهش زنان، دوره ۳، شماره ۱، بهار ۱۳۸۴: ۶۷-۴۹.

صالحی، ابراهیم (۱۳۸۰)، "بررسی گسترش آموزش عالی در ایران با رجوع خاص به مشارکت زنان" در: توسعه مشارکت زنان در آموزش عالی، تهران: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی، صص ۵۸-۳۱.

طایی، حسن (۱۳۸۲)، *بازشناسی و پیش‌بینی وضعیت منابع انسانی کشور*، تهران: مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی.

عباسی شوازی، محمدجلال و رسول صادقی (۱۳۸۴)، "قومیت و الگوهای ازدواج در ایران"، پژوهش زنان، دوره ۳، شماره ۱، بهار ۱۳۸۴: ۴۷-۲۵.

علمی، زهرا (۱۳۸۳)، "سیاست‌های اقتصادی کلان و بازار کار زنان در ایران"، فصلنامه پژوهش زنان، دوره ۲، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۳: ۳۷-۱۷.

عمادزاده، مصطفی (۱۳۷۶)، *تقاضا برای آموزش عالی*، مجله برنامه و بودجه، ش ۱۷-۱۶.

عمادزاده، مصطفی (۱۳۸۲)، "اهمیت سرمایه‌گذاری در آموزش زنان"، پژوهش زنان، دوره ۱، سال ۳، شماره ۷، پاییز ۱۳۸۲: ۱۴۰-۱۱۵.

نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختران به دانشگاه ها ۱۳۷

فرجادی، غلامعلی (۱۳۸۴)، "بررسی نیروی انسانی و ویژگی‌های آن در اقتصاد ایران"، مجموعه مقالات دومین همایش انجمن جمعیت‌شناسی ایران، انتشارات مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه.

قارون، معصومه (۱۳۸۱) *برآورد تقاضای اجتماعی آموزش عالی در ایران در دوره ۸۸-۱۳۸۰*، فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، سال هشتم، شماره ۴، زمستان.

قارون، معصومه (۱۳۸۳) *تحلیل و برآورد تقاضای اجتماعی ورود به آموزش عالی، تهران: مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی*.

قانع‌راد، محمدامین (۱۳۸۲)، ناهمزمانی دانش: روابط علم و نظام‌های اجتماعی - اقتصادی ایران، تهران، مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور.

قانع‌راد، محمدامین (۱۳۸۳ الف)، "توسعه ناموزون آموزش عالی: بیکاری دانش‌آموختگان و مهاجرت نخبگان"، مجله رفاه اجتماعی، سال چهارم، شماره ۱۵.

قانع‌راد، محمدامین (۱۳۸۳ ب)، "شکاف بین سرمایه انسانی و سایر شاخص‌های توسعه اجتماعی - اقتصادی، مجموعه مقالات همایش آموزش عالی و توسعه پایدار، جلد اول، تهران: مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی و انجمن آموزش عالی ایران، بهمن ۱۳۸۳.

کار، مهرانگیز (۱۳۷۶)، زنان در بازار کار ایران، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

کارنامه حقیقی، حسن و نعمت‌اله اکبری (۱۳۸۴)، "بررسی مشارکت زنان در تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی در ایران"، پژوهش زنان، دوره ۳، شماره ۱، بهار ۱۳۸۴: ۶۹-۱۰۰.

کاظمی‌پور، شهلا (۱۳۷۲)، "آموزش و فعالیت شغلی زنان در ایران، پیشرفت یا عقب‌نشینی"، تهران، فرزانه، دوره اول، شماره ۱.

کتابی، محمود و همکاران (۱۳۸۲)، "توانمندسازی زنان برای مشارکت در توسعه"، پژوهش زنان، دوره ۱، سال ۳، شماره ۷، پاییز ۱۳۸۲: ۳۰-۵.

گیدنژ، آنتونی (۱۳۷۸)، تجدد و تشخص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه‌ی ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.

لانگه، سارا (۱۳۷۲)، "معیارهایی برای تواناسازی زنان"، نقش زنان در توسعه، تهران: انتشارات روشنگران، صص ۳۳-۱۸.

محسنی تبریزی، علیرضا و فریبا سیدان (۱۳۸۳)، "منشأ اجتماعی بیماری افسردگی زنان"، فصلنامه پژوهش زنان، دوره ۲، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۳: ۱۰۲-۸۹.

محمدخان، مرتضی (۱۳۷۹) *تئوریهای توسعه اقتصادی با متغیرهای مربوط به علم و فناوری، مجموعه مقالات همایش علم و فناوری، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک*.

موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی (۱۳۸۶)، آمار آموزش عالی ایران، گزارش سال‌های مختلف و به ویژه سال تحصیلی ۱۳۸۵-۱۳۸۴.

۱۳۸ پژوهش زنان، دوره ۴، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۵

موزر، کارولین (۱۳۷۲)، "برنامه‌ریزی برحسب جنسیت در جهان سوم"، نقش زنان در توسعه، تهران: انتشارات روشنگران، صص ۶۱-۱۲۳

میر، جواد (۱۳۷۸)، مباحث اساسی توسعه، تهران: نشر نی.

وبلن، تورستین (۱۳۸۳)، نظریه طبقه مرفه، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.

ودادهیر، ابوعلی (۱۳۸۰)، "تأملی بر پدیده مدرک‌گرایی در جامعه"، نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، شماره ۳، صص ۱۹۲-۱۷۹.

هاشمی، سیدعلی (۱۳۸۱)، "اشتغال زنان و هزینه‌های آن از دیدگاه بنگاه اقتصادی"، فصلنامه پژوهش زنان، شماره ۴، پاییز ۱۳۸۱: ۱۳۷-۱۱۲.

Austin A.E. (1992), "Faculty cultures", in: Clark, B.R. and Neave, G.r. (eds), *The Encyclopedia of higher education*, vol 3, pp: 1614-1623, oxford: pregamon press.

Bourdieu, p. (1984), *Distinction: A social critique of the judgement of taste*, Routledge.

Bozeman, B., (2004), *Scientists, Collaboration strategies: implications for scientific and technical human capital, research policy*, vol. 33, No. 4, pp: 599-616.

Corolleur, C. D. F., et al., (2004), *Turning scientific and technological human capital into economic capital: the experience of biotech start-ups in France*, *Research policy*, vol. 33, No. 4, pp: 631-642.

Goffman, E. (1959), *Presentation of self in everyday life*, New York: Anchor.

Kearney, Mary-Louise (2000), *Women, power and the academy*, Paris: Unesco publishing.

Schultz, T. p., (1961) *Human wealth and economic growth*, The Beacon Press.

Schultz, T. P. (1994), *Investment in women's human capital*, Chicago: University of Chicago Press.

Snow C.P. (1964), *Two cultures: and a second look*, Cambridge: Cambridge university press.

Zucher, L., et al. (1998), *Intellectual human capital and the birth of U. S. biotechnology enterprises*, *American Economic Review*, 88, pp: 290-306.